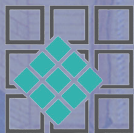


سلسله

نشست‌های

ایران شهر

خانه گفتمان شهر و معماری



وزارت راه و شهرسازی
شرکت عمران و بهسازی شهری ایران
(مادر تخصصی)

سخنی در آغاز

پیرو سخنرانی وزیر محترم راه و شهرسازی در نشست برگزار شده به مناسبت روز معمار، مورخ ۴ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۴، در خانه گفتمان شهر و معماری (خانه منسوب به معمار فقید وارطان)، که با طرح یک جریان فکری در حوزه معماری و شهرسازی، تحت عنوان «اندیشه ایران شهری» متمرکز گردید، برنامه‌هایی به منظور توسعه و تداوم این اندیشه در دستورکار قرار گرفت.

از جمله مهم‌ترین اهداف برگزاری این سلسله نشست‌ها، فراهم آوردن فضای گفت و گو در حوزه اندیشه ایران شهری، افزایش حساسیت در لایه‌های مختلف تخصصی، دانشگاهی و عموم شهروندان نسبت به مسائل موجود و آتی شهر ایرانی، است. اندیشه ایران شهری، علی‌رغم برخورداری از ویژگی‌ها و ارزش‌های شاخصی چون «توجه به خرد، دادگری، هویت ملی، پذیرش تنوع دین و مذهب مطابق با قانون اساسی، دوری از نژادگرایی، صلاحیت حکمروایی/ فره ایزدی، پیوستگی فرد و جامعه، دفاع از آزادگی، تعادل با طبیعت و پیوند دین و اجتماع»، میرا از نقد نبوده و دارای نقاط تاریک و روشنی همانند تمامی اندیشه‌هاست؛ بنابراین محک زدن دوباره این اندیشه با معیارهای «اسلام، مدرنیته و جهانی‌شدن»، به‌منظور کاوش دقیق در این اندیشه و دوری از مطلق‌گرایی و تقدس‌پنداری، ضروری است؛ امری که بخشی از آن در قالب پیگیری نشست‌های مذکور، برنامه‌ریزی شده است.

به منظور گسترش فضای گفتمانی، مباحث مطرح شده در هریک از جلسات، مستندسازی و به صورت دفترچه‌ی در پیش رو در اختیار علاقمندان و مخاطبان قرار می‌گیرد. در پایان سپاس و قدردانی بی‌پایان ما نثار اساتید و بزرگوارانی است که با ایراد سخنرانی و نیز ویرایش مطالب به عنوان ارکان اصلی شکل‌گیری این جریان گفتگوی فرهنگی ما را همراهی نموده‌اند. همچنین از سایر اندیشمندان و صاحب‌نظران گرامی دعوت می‌گردد با ارائه دیدگاه‌ها و ایده‌های خود درغنا بخشی و پویایی این جریان سهیم باشند.

● منا عرفانیان سلیم

مدیرکل دفتر مطالعات کاربردی و امور ترویجی
شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران



بازخوانی مفهوم ایران شهر

متن سخنرانی مهندس سید محمد بهشتی

سخن آغازین جناب آقای دکتر ایزدی

سلام عرض می‌کنم خدمت همه شما و حضورتان را در خانه وارطان، خانه گفتمان شهر و معماری خیر مقدم می‌گویم. من هر بار که به اینجا می‌آیم از اینکه چنین فضایی فراهم شده تا همه شما عزیزان در آن گردهم بیایید و بتوانیم در خصوص شهر و معماری در عصر حاضر گفت و گو داشته باشیم، خوشحال می‌شوم.

در ادامه مجموعه نشست‌های بحث اندیشه ایران شهر، امروز هفتمین نشست را برگزار می‌کنیم. برای دوستانی که قبلاً در این نشست‌ها حضور نداشتند باید توضیح بدهم که اولین جلسه را آقای دکتر آخوندی با معرفی این اندیشه در همین مکان برگزار کردند. سپس از آقای مهندس سعیدنیا خواهش کردیم و ایشان سخنران دوم بودند. پس از آن آقای دکتر بنی‌اردلان، آقای دکتر خانیکی، آقای دکتر حبیبی، و خانم دکتر خوارزمی نقطه نظرات خود را مطرح کردند و امروز افتخار داریم که از دیدگاه‌ها و نظریات آقای مهندس بهشتی استفاده کنیم.

سخنرانی جناب آقای مهندس بهشتی

بسم الله الرحمن الرحيم

خیلی خوشحالم که در خدمت دوستان عزیز هستم. خصوصاً در مورد موضوع مهمی مثل اندیشه ایران شهری.

فکر می‌کنم این اتفاق مبارکی است که برای اولین بار یک مدیر ارشد وزارت راه و شهرسازی این اصطلاح را مطرح کرده و به دنبال ایجاد گفتمان فکری حول آن است. شاید از زمان تأسیس ساز و کار مدیریتی مدرن حوزه معماری و شهرسازی در کشور، یعنی شکل‌گیری وزارت آبادانی و مسکن تاکنون این اولین باری است که مقام وزارت صحبت از اندیشه می‌کند.

اما پیش از طرح بحث اصلی می‌بایست مقدماتی گفته شود. زیرا صحبت از اندیشه ایران شهری بدون فراهم ساختن بستری از مفاهیم در معرض یک تهدید بسیار بزرگ است؛ اینکه مثل بسیاری دیگر از اصطلاحات رواج‌یافته در گفتمان عمومی مانند عبارت «توسعه پایدار» بدون تأمل تکرار شود. اکنون نزدیک ۲۵ سال است که توسعه پایدار در ادبیات برنامه‌ریزی کشور

استفاده می‌شود، اما تقریباً با اطمینان می‌توان گفت هنوز هیچ متن روشنی تدوین نشده است که مقصود از توسعه پایدار را توضیح دهد. جالب است سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی جزء نخستین نهادهایی بود که این واژه را مکرر به کار برد اما هنوز درک درستی از ماهیت آن ندارد. اخیراً با یکی از معاونین این نهاد صحبت می‌کردم و او نکته خیلی جالبی را برایم تعریف کرد. گفت جلسه‌ای داشتیم با نخبگان بحث توسعه و حین بررسی این مسئله که آیا توسعه باید همه‌جانبه باشد یا خیر، قرار شد تا صرف زمان و هزینه بیشتر برای تأمل و تعمیق در این موضوع به رأی گذاشته شود. نتیجه رای‌گیری آن شد که نیازی نیست زمان بیشتری را به تدقیق این موضوع پرداخت؛ یعنی از نظر نخبگان بحث توسعه لازم نیست توسعه همه‌جانبه باشد. بی‌توجهی نسبت به یکی از ارکان توسعه پایدار در حالی است که همان‌ها سال‌ها از این اصطلاح بهره گرفته‌اند.

طبیعتاً برای آنکه بحث اندیشه ایران‌شهری به نتیجه برسد باید ابتدا شالوده آن پی‌ریزی شود. منظور این است که هنوز درک صحیحی از این موضوع وجود ندارد و پس از ساعت‌ها تعامل همه‌جانبه و منسجم و یکپارچه اندیشمندان، می‌توان به این پرسش رسید که اندیشه ایران‌شهری چیست؟ پس وقتی به من پیشنهاد مشارکت کردند، پذیرفتم تا نظرات خود را در معرض بحث و پردازش بگذارم. زیرا می‌دانم که این موضوع از قبل معلوم نشده است. پس قرار نیست ما برای فهم آن به یک منبع مراجعه کنیم که کسی هم باشد و با یک اشاره او مشکل ما حل شود. بی‌شک رسیدن به نتیجه محتاج مدت‌ها بحث و تحقیق اهل نظر است، و عرایض من حکم فتح بابی را دارد که تأیید آن نیازمند تأمل و زحمت زیادی است.

اشه و دروغ

در متون کهن ما مثل اوستا از اصطلاحی استفاده می‌شود که علما آن را اشه می‌خوانند. اشه یعنی قائل بودن به نظامی حاکم بر هستی، و رای اراده آدمیان. اشه به معنی «برقرار کردن»، همان نیرویی است که باعث می‌شود همه چیز در هستی در هماهنگی با دیگر چیزها باشد. داریوش هخامنشی پس از رسیدن به مقام پادشاهی در کتیبه‌های مختلف سخن از چیزی

می‌گوید که پیش از او از «جای اصلی» خویش برداشته شده و وی آن را بر «جای اصلی» خویش باز نهاده است. وی در کتیبه بیستون اظهار می‌کند که پس از سرکوبی شورش گئومات مغ، پادشاهی، سپاه و خاندان سلطنتی را به جای اصلی خود برگرداند. در کتیبه نقش رستم می‌گوید که چون نخست بر تخت نشست، زمین در آشوب بود اما او آن را بر «جای خویش» نهاد. همو در کتیبه شوش می‌گوید پس از برقراری نظم در شاهنشاهی هر کس «در جای خویش» بود. تأکید داریوش بر «هر چیز در جای خودش» حاکی از بینشی است که هستی را مجموعه‌ای از جای‌ها می‌داند و بر انسان واجب می‌کند که هم آن را رعایت کند و هم هر چیز اگر از جای خود خارج شده به جای آن بازگرداند تا تعادل و پایداری محقق شود. در مقابل اصل متضادی به نام «دروغ» در اوستا، «دروغ» در فارسی میانه و «دروغ» در فارسی جدید وجود دارد. دروغ امروز در معنی ناراستی به کار می‌رود ولی دامنه معنایی این واژه نیز در گذشته گسترده‌تر بوده است. دروغ آن نیرویی است که مخل انتظام هستی و بیشتر به معنای آشوب و نا آرامی می‌شود. پس وقتی داریوش در کتیبه تخت جمشید از خداوند می‌خواهد که سرزمینش را از دشمن و خشکسالی و دروغ محافظت کند، منظورش از «دروغ» در واقع بر «جای اصلی خود قرار نداشتن» چیزهاست که باعث بر هم خوردن تعادل پایدار سرزمین و در نهایت منجر به نابودی آن می‌شود.

مبتنی بر اهمیت اشته، متوجه می‌شویم که انسان پیش از هر تصرفی در عالم و برای اینکه دخل و تصرفش در هستی پیرو اشته باشد و نه دروغ، باید نخست «جای» هر چیز را تشخیص دهد و آنگاه هر چیز را به جای خود برگرداند. بیراه نیست اگر بگوییم عدل در بینش اسلامی نیز تداوم همین باور کهن به اشته است. «عدل» را در معنی «هر چیز به جای خود» می‌شناسیم. به همان ترتیب که ظلم که در مقابل عدل قرار می‌گیرد، و منظور از آن گم کردن جای چیزهاست. درست مثل ظلمت یا تاریکی که در مقابل نور قرار می‌گیرد. به اعتباری تقابل اشته و دروغ مترادف است با تقابل عدل و ظلم یا نور و ظلمت.

هرچند امروز از عدل و ظلم چیزی ورای عدالت اجتماعی و اقتصادی به ذهن‌ها متبادر نمی‌شود اما در تفکر ایران شهری، فراتر از این، عدل یعنی تصرف در عالم امری دل‌بخواهی

نیست بلکه مبتنی بر باور به انتظامی از پیش موجودست. انسان باید اول این انتظام را بشناسد و سپس هنگام تنظیم امورات شخصی و معیشت منزل و سیاست عمومی و اجتماعی و بین‌المللی در راستای آن پیش رود.

بنابر اندیشه ایران شهری اگر ما در راستای انتظام هستی پیش نرویم، در تاریکی ره می‌سپاریم، ظلم می‌کنیم و بر دروغ مظهریت می‌یابیم. مبتنی بر همین باور، نیاکان ما تا قبل از سلطه مدرنیسم سرزمین ایران را بهترین سرزمین‌ها و سره عالم، اقلیم میانه و معتدل برمی‌شمردند. زیرا اشته در آن برقرار بود.

امروزه خیلی از هموطنان ما، در هر قشر و طبقه‌ای، چنین عقیده ندارند و گذشتگان خود را به دلیل داشتن چنین رأیی مؤاخذه می‌کنند. به همین دلیل یکی از اشتغالات ذهنی عمده این دوران گرفتن غلط‌های سرزمین و مردم ایران شده است. به نظر ما بی‌معنی است که ابرها بر زاگرس ببارند و مثلاً منطقه چهارمحال و بختیاری را پر آب کنند، در حالی که آنجا زمین قابل کشت نداشته باشد و گیاهان محدودی در ارتفاعات آن رشد کنند. پس در تلاش هستیم که منابع آب را با تونل کوه‌رنگ و لوله کشی به اراضی پایین دست منتقل کنیم تا این اشتباهات طبیعی را برطرف سازیم. یا قرار داشتن صحراهای عظیم در مرکز فلات ایران را غلط می‌دانیم و قصد داریم با انتقال آب دریای مازندران و خلیج فارس آن را تبدیل به دریاچه کنیم. بیشتر پروژه‌های عمرانی که در شش دهه اخیر تحت عنوان توسعه اجرا شده‌اند، بر این شهادت می‌دهند که ما هیچ چیز را در این سرزمین به جا نمی‌آوردیم و آیین‌ه همت ما آن شده که خودمان به شکل مصنوعی نظم جدیدی پدید آوریم تا از آنکه همه چیز سر جای خود قرار گرفته، آسوده خاطر باشیم.

سه محور موثر بر ویژگی‌های فرهنگی ایرانی

باور ایران شهری آن است که آباد کردن سرزمین موکول است به عدل و عمارت. این مسئله به کرات در متون و نوشته‌های به جا مانده فارسی مشاهده می‌شود. اما عمارت کردن در سرزمینی مثل سرزمین ایران به چه معناست؟ جز این است که مبتنی بر کیفیت طبیعی آن و جایگاهش در انتظامات کلان‌تر دست به کار شویم؟ اما این کیفیت و جایگاه چگونه است؟



به نظر من آن را ذیل سه محور که بر اغلب ویژگی‌های فرهنگی ما دلالت دارد، می‌توان توضیح داد.

کیمیاگری

نخستین و مهم‌ترین محور آن است که سرزمین ایران، سرزمینی بالقوه است نه بالفعل. یعنی از یک طرف در کمر بند بیابانی کره زمین قرار دارد. پس بسیاری از منابع زیستی از جمله آب که مایه حیات است و به دنبال آن مواد غذایی و سبزی و خرمی، کمیاب و دور از دسترس است؛ بدین اعتبار فقیر و غیرقابل زیست محسوب می‌شود. از طرف دیگر سرزمین ما یک سرزمین دینامیک است. زیرا فلات ایران بر اثر فشاری که در میان صفحات اروپا و عربستان و آسیا و هندوستان تحمل می‌کند، پر از چین و شکن شده است. اگر ما کوهستان زاگرس، البرز، قفقاز یا ارتفاع زیاد فلات ایران با گودی‌های فراوان و عمیق مثل کویر مرکزی، خلیج فارس، دریای عمان و دریای مازندران را داریم، همه در اثر فشار همه‌جانبه‌ای است که باعث می‌شود سالی بیست و سه میلی‌متر سرزمین ایران مچاله‌تر و فشرده‌تر شود. در اثر

همین فشارها بخش قابل توجهی از منابع زیستی به سطح زمین نزدیک شده‌اند؛ از جمله سفره‌های آب زیرزمینی یا معادن آلی و کانی. زلزله‌های فراوان یا رانش‌های گسترده از یک طرف باعث ویرانی می‌شوند اما از طرف دیگر بسیاری از منابع پنهان را به دسترس نزدیک می‌سازند. بدین ترتیب منابع زیستی نه به اندازه بیابان‌ها دور از دسترس هستند و نه به اندازه جلگه‌ها در دسترس. بلکه پشت حجاب نازکی پنهانند که بشر با حوصله و بصیرت قادر به کشف آنهاست. موانع هم به همین ترتیب هستند. یعنی زلزله و سیل به دلیل گسل‌ها و کوهستان‌ها وجود دارند اما دائمی نیستند. بلکه پشت حجابی از زمان پنهان شده‌اند و گهگاه خود را نمایان می‌سازند.

مهم‌ترین هنر ساکنین این سرزمین در طول تاریخ آن بوده که منابع را به دسترس آورند؛ یعنی از بالقوه، بالفعل سازند. بدون این هنر، سرزمین ما یک سرزمین غیر قابل زیست است، و در نقاط معدودی امکان زیست وجود دارد؛ مثل حاشیه برخی رودخانه‌های دائم یا سواحل دریا. جالب است بدانید که بسیاری از سیاحان اروپایی که به ایران آمده‌اند، در گزارشاتشان به صورت مکرر این موضوع را با تعجب بیان کرده‌اند که چطور ایرانی‌ها این سرزمین را برای سکونت انتخاب کردند. زیرا با معیارهای آن‌ها ایران جای مناسبی برای زیستن نیست. قنات تا دوره اشکانی تکمیل و شایع نشده بود. بنابراین باستان شناسان در حفاری‌های خود اگر جایی آب بالفعل در سطح زمین (به صورت چشمه، رودخانه و نهر) وجود نداشته باشد، توقع یافتن آثار ماقبل اشکانی را ندارند. برای مثال در منطقه‌ای مثل یزد فقط در نقاط معدودی مثل مهرریز و تفت که چشمه در سطح زمین وجود دارد آثار دوره اشکانی و ماقبل اشکانی می‌توان پیدا کرد، و در شهر یزد آثاری از آن‌ها وجود ندارد. زیرا هنوز توانمندی اینکه آب را از یک منبع زیستی بالقوه، بالفعل کنند، وجود نداشته است.

بنابراین هنر ما این بوده که بتوانیم منبعیت را از قوه به فعل درآوریم. این بینش تا جایی پیش رفته که ما دیگر پدیده‌هایی مثل سیل و زلزله و طوفان را هم به مثابه مانع صرف به جا نیاورده‌ایم. بلکه مانعیت را در درک کرده‌ایم. در عین حال که منبعیت را نیز در آن‌ها سراغ گرفته‌ایم. برای مثال در مطالعاتی که در شهر یزد صورت گرفته است خانه‌هایی از دوران

سلاجوقی مشاهده شده است. در آن دوره باد کوبیری گرم و پر گرد و غبار به عنوان یک مانع زیستی تلقی می‌شد. به همین دلیل طراحی حیاط خانه به نوعی است که انگار در برابر باد موضع گرفته است. از دوره ایلخانی، رفته رفته جبهه رو به باد شروع به ارتفاع گرفتن می‌کند. از دوره تیموری نخستین نمونه‌های بادگیر را می‌توان مشاهده کرد، و فن بادگیرسازی در دوره صفوی به اوج خود می‌رسد. یعنی به مرور حجاب مانعیت باد کنار زده شد، و از گوهر منبعیت آن بهره بردند.

البته رسیدن به این نگاه شروطی دارد. یکی از آنها این است که شما فقط زمانی می‌توانید آن گوهر را به جا آورید که با محیط انس داشته باشید. از طریق انس و الفت شما می‌توانستید به محضر محیط مشرف شوید تا آن را به جا آورید. این رویکرد تفاوت زیادی با قلمروی فرهنگی دیگر می‌کند که به جا آوردن و شناخت پیدا کردن مثلاً موکول است به سلطه پیدا کردن بر موضوع.

این وضعیت خاص طبیعی به صورت تاریخی موجب قوام یافتن خصوصیتی فرهنگی در نهاد ایرانی شده است. این خصوصیت که در مواجهه با هر پدیده‌ای تلاش می‌کند به پس و پشت آن نفوذ کند و در پس حجاب‌های ظاهری قدرت تشخیص گوهرهای آن را داشته باشد. من نام این ویژگی فرهنگی را کیمیاگری گذاشته‌ام. زیرا کیمیاگر همواره در پی آن است که قوه‌ها را به فعل تبدیل کند. حتی در رایج‌ترین برداشت از کیمیاگری که تبدیل مس به طلاست نیز این تمنا خودنمایی می‌کند. بنا به باور کیمیاگران گوهر خلوص و بی‌زوالی طلا در بطن همه مواد است و با اکسیر (کنار زدن پرده‌ها) می‌توان هر ماده پستی مثل مس را اعتلاء بخشید تا حقیقت آن آشکار شود.

این که یکی از مهم‌ترین تولیدات سرزمین ایران شعر و شاعر است، این به اعتبار کیمیاگر بودن ایرانی است. این شعر و شاعری را فقط محدود به ادبیات و سرایش کلام موزون نبینید. ما حتی زمانی که پل هم می‌ساختیم، شعر پل را می‌سرودیم؛ مثل پل خواجه. حمام که می‌ساختیم، شعر حمام را می‌سرودیم؛ مثل حمام گنجعلی خان. شعر مسجد با مسجد شیخ لطف‌الله سروده شده، شعر خانه با خانه عباسیان و غیره، این یعنی فتح کردن قله‌ای

که دیگر یک قله مادی نیست، قله خیال موضوع است. پس یکی از آن سه محور، مولفه کیمیاگری بود.

جهانی بودن

محور دیگری که ما در سرزمینمان با آن مواجه هستیم، موقعیتی است که ایران به لحاظ جغرافیایی در جهان متمدن داشته است. فرض کنید دریای مازندران را ادامه دهیم تا به خلیج فارس متصل شود. چه اتفاقی در جهان می افتد؟ زیست شناسان می گویند بعید بود فیل و طوطی از آفریقا به هندوستان برسند. بعید بود که بسیاری از گیاهان را بتوان در شرق عالم پیدا کرد. یعنی فاصله طبیعی شرق و غرب عالم مانند فاصله طبیعی استرالیا با بقیه نقاط می شد. به دلیل اینکه موجودات زنده چنین پهنه آبی وسیعی را نمی توانستند به راحتی عبور کنند.

یعنی انسان را هم به راحتی در شرق عالم نمی توانستیم پیدا کنیم. زیرا تا ۵۰۰ سال پیش امکان عبور از چنین پهنه آبی را نداشتیم. سابقه دریانوردی طولانی است ولی تا ۵۰۰ سال پیش خطوط دریانوردی اغلب در نزدیک سواحل قرار داشت. اینکه ما بتوانیم از یک پهنه بزرگ آبی مثل اقیانوس آرام و هند عبور کنیم فقط از ۵۰۰ سال پیش ممکن شده است. ممکن است این تصور پیش آید که می توانستند از شمال دریای مازندران عبور کنند. در ۵۰۰ سال پیش در شمال دریای مازندران تا اقیانوس منجمد شمالی اول به دلیل وجود غلزارهای وسیع و جنگل های سردسیر، و همچنین رفتار پیش بینی ناپذیر دریاچه، امکان سکونت و ایجاد تأسیسات زیستی مثل روستا و شهر وجود نداشته است. به همین دلیل کاوش های متعدد شوروی در سرتاسر پهنه وسیع شمال آسیا به کشف شواهد سکونت منجر نشد. بنابراین موقعیت ایران، همانند یک پل ارتباطی منحصر بفرد میان شرق و غرب جهان بوده است.

در فرهنگ های مختلف، وقتی از مفهوم جهان پرسش می شود، جهانش محدود است به دامنه ای که با آن در تعامل است. زیرا در اثر این تعامل با آن آشنا شده است. مثلاً تا قبل

از قرن ۱۵ میلادی در اروپا، وقتی می‌گفتند جهان، مقصودشان اطراف دریای مدیترانه بود. زیرا اروپایی‌ها به صورت تاریخی، تنها با اطراف مدیترانه تعامل داشتند. اصلاً واژه مدیترانه در لاتین به معنای زمین میانی است. نام سرزمین چین در زبان چینی نیز مرکز دنیا ترجمه می‌شود. این کار از روی تکلف نیست بلکه به دلیل محدودیت تعامل و کوچک بودن جهانشان است. بعد از قرن پانزدهم که اروپایی‌ها از دنیای کوچکشان خارج می‌شوند و به قاره آمریکا و آفریقا و آسیا می‌روند، خیلی از اصطلاح کشف استفاده می‌کنند. این واژه به عبارتی بی‌معناست. چراکه وقتی مردمانی در سرزمین چین یا مایاها زندگی می‌کنند که کسی نمی‌تواند آنها را کشف کند. استنباط من این است که چون این سرزمین‌ها خارج از جهان اروپایی بود، عنوان کشف بر آن گذاشته‌اند. در واقع بدین ترتیب می‌گویند که جهان ما محدود بوده است. اصطلاحاتی مثل ماوراء بحار یا خاورمیانه و امثال این‌ها همه حکایت از محدودیت دامنه تعامل و کوچک بودن جهانشان دارد.

برای آنکه نشان دهم جهان برای مردم پیش از قرن پانزدهم چه اندازه کوچک بوده و نقش ایرانی‌ها را در تعاملات بین‌المللی بازگو کنم، مثال‌هایی می‌زنم. تا آن زمان از نظر چینی‌ها غرب چین کشور خراسان بوده است و اهل اروپا را که تازه به چین می‌رسیدند خراسانی خطاب می‌کردند. این موضوع درباره هندی‌ها هم مصداق دارد. آنها تا مدتی کشور فرانسه یا انگلستان را بخشی از خراسان می‌دانستند. حال آنکه در موزه‌های چین اشیایی نگهداری می‌شود که نشان می‌دهد جینی‌ها از دوره اشکانی به بعد اشیای رومی مثل دیبا را می‌شناخته‌اند و می‌خریدند.

همین ترتیب درباره اروپا نیز وجود دارد. رومی‌ها با وجود آنکه از محصولات چینی یا ادویه هندی استفاده می‌کردند ولی تصور صحیحی درباره آنسوی ایران نداشتند. زمانی که مارکوپولو در قرن سیزدهم میلادی از سفر دور و درازش باز می‌گردد و نزد حاکم ونیز می‌رود و درباره ختای گزارش می‌دهد مارکوپولو را متهم به دروغ‌زنی می‌کنند و به زندان می‌اندازند. یک قرن طول می‌کشد تا اروپاییان حرف‌های مارکوپولو را باور کنند. من حتی کتابی دیدم درباره این پرسش که آیا مارکوپولو اصلاً چین را دیده یا صرفاً به تکرار شنیده‌هایش از تجار ایرانی بسنده کرده است.

اما از ایران و سعدی بشنوید که در ابتدای قرن سیزدهم و حدود یک قرن پیش از مارکوپولو در حکایتی می‌گوید:

بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار. شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش در آورد همه شب نیارمید از سخن‌های پریشان گفتن که فلان انبازم به ترکستان و فلان بضاعت به هندوستان است و این قباله فلان زمین است و فلان چیز را فلان زمین، گاه گفתי خاطر اسکندری دارم که هوایی خوش است باز گفתי نه که دریای مغرب مشوش است. سعدیا سفری دیگرم در پیش است اگر آن کرده شود بقیت عمر خویش به گوشه بنشینم. گفتم آن کدام سفرست؟ گفت گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسه چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و برد یمانی به پارس و زان پس ترک تجارت کنم و بدکانی بنشینم .

سعدی نمی‌گوید بازرگان دروغ می‌گوید بلکه می‌گوید چقدر زیاده خواه است:

گفت چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور

به همین ترتیب سفرنامه ابن بطوطه، ناصر خسرو، سلیمان سیرافی و... نیز نشان می‌دهند ایرانی‌ها بسا پیش‌تر از قرن ۱۵ با اهل حوزه‌های فرهنگی دیگر تماس مستقیم داشته‌اند. امروز در مباحث مربوط به روابط بین‌المللی از دو اصطلاح جهانی شدن و جهانی سازی زیاد صحبت می‌شود. من می‌گویم به اعتبار موقعیت تاریخی جهانی ایران می‌توانیم بگوییم که ایرانی‌ها جهانی بوده‌اند. یعنی جهان ایرانی‌ها به اندازه همه جهان متمدن بوده است. هم در بندر زیتون در شرقی‌ترین نقطه چین یک معبد مانوی وجود دارد که هنوز فعال است و هم در معابد مهری و مانوی اسپانیا که غربی‌ترین نقطه جهانست، رد پای ایرانیان وجود دارد. پس یکی دیگر از ویژگی‌های ایرانیان جهانی بودن است.

ایرانی‌ها به تبع میانداری جهان و تعامل با فرهنگ‌های مختلف یک ویژگی دیگر پیدا کرده‌اند که «رندی» است؛ یعنی پرده پرده بودن. انعکاس این موضوع را در معماری ما، در اندرونی و بیرونی می‌توان دید. هنوز هم وجود دارد. با اینکه معماران ما در دوره‌ی معاصر

قصد ندارند یا بلد نیستند خانه را با الگوی اندرونی- بیرونی طراحی کنند، و فکر می‌کنند برای آن حتماً باید ۱۰۰۰ متر زمین باشد، حتی در آپارتمان‌های کوچک ۶۰ متری هم ایرانی‌ها اکنون به صورت اندرونی- بیرونی زندگی می‌کنند. در خانه همه ما جایی یا وسائلی مخصوص مهمان است و جایی مخصوص اهل خانه. در صورتی که مثلاً در اروپا و آمریکای شمالی خانه‌هایشان فقط اندرونی است، و افراد تنها به دو دلیل می‌توانند وارد خانه شوند. یا حکم از دادگاه داشته باشند یا دوست بسیار صمیمی صاحب‌خانه باشند. در غیر این صورت صاحب‌خانه برای مکالمه بیرون می‌آید، زیرا خانه‌شان بیرونی ندارد.

مجمع‌الجزایر زیستی

یکی از محورهای دیگری که ما در سرزمینمان با آن مواجه هستیم، کیفیت پراکندگی زیستگاه‌ها است. معمولاً سه حالت از کیفیت پراکندگی زیستگاه‌ها در جهان وجود دارد. نوع اول پهنه‌ای است؛ یعنی یک پهنه‌ی وسیع که کلاً قابل زیست است مثل جلگه چین یا اروپا. حالت دوم نوارهای زیستی است در جاهایی که رودخانه‌های بزرگ وجود دارد؛ مثل حاشیه رود نیل. سوم مجمع‌الجزایر زیستی است که زیست‌گاه‌ها شکل کانون‌هایی نقطه‌ای دارند که مابین آن‌ها امکان زیست وجود ندارد و راه همچون نخ تسبیحی این دانه‌ها را به یکدیگر متصل می‌سازد.

این خصوصیت طبیعی چند اثر دارد. یکی اینکه نقاط قابل زیست باید در شرایط سخت یا بحرانی برای حفظ بقا، بتوانند روی پای خود بایستند. دوم برای اینکه ظرفیت زیستی خود را بیشتر کنند، بر راه و ارتباطات اتکا می‌کنند. بنابراین ارتباطات و راه، اهمیت زیادی پیدا می‌کند؛ آنقدر مهم که خودش تبدیل به یک منبع مهم زیستی می‌شود. طوریکه به میزان اهمیت آن‌ها شهرها اهمیت پیدا می‌کند.

ما دو راه ارتباطی اصلی در ایران داریم: یکی دالان جنوب البرز و دیگری دالان شرق زاگرس که هر دو میان صحرا و کوهستان محدود شده‌اند. تمامی شهرهای مهم کشور مثل ری یا تهران، تبریز، اصفهان، شیراز، مشهد و غیره نیز دقیقاً روی این دو راه واقع شده‌اند. شهرهای دیگری

که در جبهه شمال البرز یا غرب زاگرس قرار دارند بنا به اتصالی که با این شبکه دارند، اهمیت پیدا می‌کنند. مثلاً کرمانشاه چون در مسیری است که یک گذرگاه طبیعی درون زاگرس اجازه می‌دهد که فلات مرکزی ما به بین‌النهرین متصل شود، اهمیت یافته است. این اهمیت تا جایی است که گاه در نقاطی شهر ایجاد شده که به صورت ظاهری استعداد پدید آمدن شهر وجود نداشته است.

یک نمونه امروزی و جدید که در دهه‌های اخیر اتفاق افتاده، کرج است. بنا به صورت ظاهر، کرج در جنوب البرز، جزء معدود جاهایی است که یک رودخانه دائمی نسبتاً پرآب دارد و دشتی است که امکان زراعت در آن وجود دارد. اما چرا کرج تا زمان اهمیت یافتن جاده چالوس عبارت بود از یک کاروانسرا و یک دانشکده و یک میدان. از دهه ۱۳۴۰ که کنار دریا رفتن از طریق جاده چالوس اهمیت پیدا کرد و تردد در آن جاده زیاد شد، کرج نیز شروع وسعت یافت.

این مجمع‌الجزایر زیستی بودن در فرهنگ ما به صورت ویژگی قائمیت به ذات بروز و ظهور می‌یابد. اسطوره این ویژگی آرش است؛ فردی که مرزهای این سرزمین را معلوم می‌کند. ما فکر می‌کنیم آرش افسانه و قصه است اما بسیاری از شخصیت‌های تأثیرگذار و سرنوشت‌ساز در کشور ما، نمونه‌ای از آرش بوده‌اند. از فردوسی بگیرید تا مرحوم دهخدا که می‌دانست تألیف لغت‌نامه برای زبان فارسی به یک تشکیلات معظم نیاز دارد ولی معطل سازمان و تشکیلات نمی‌شود. لغت‌نامه را تدوین می‌کند و از زمانی که فوت می‌کند تا زمانی که موسسه دهخدا شکل می‌گیرد چیز زیادی نمی‌توانند به آن لغت‌نامه اضافه کنند. قائمیت به ذات بودن در مقیاس‌های مختلف ظهور می‌یابد و فقط محدود به افراد نیست. در طول تاریخ در اهل یک روستا، اهل یک شهر و کل سرزمین ایران قائمیت به ذات موضوعیت داشته است.

یک ویژگی دیگر، تمنا‌ی ارتباط داشتن و تعامل داشتن و با دیگران رفت و آمد کردن است. مبتنی بر این تمنا ویژگی رواداری در ما تقویت شده است. از طرف دیگر ما می‌بایست موجودیتی می‌یافتیم که در مقیاس‌های بزرگتر از خودمان قابل عرضه باشد. برای همین است که هر شهر ایرانی یک محصولی برای عرضه دارد که می‌تواند در مقیاس جهانی

او را مطرح کند؛ مثلاً فرش نائین، گلاب قمصر، زعفران قائن. به این ترتیب با تعاملی که در مقیاس‌های بزرگتر ایجاد می‌شود بساط زیست وسعت می‌یابد و ظرفیت‌های زیستی گسترش پیدا می‌کند.

پرسش و پاسخ

پرسش ۱- در مورد راه‌های ایران گفتید. همچنان هم این اتفاق دارد می‌افتد. مثلاً خوزستان انگار جزء جهان یزد نیست. ما نسبت به کرمان، نسبت به تهران و اصفهان و ... جهت گیری و توجه داریم. اما تقریباً ارتباطمان با خوزستان قطع است. یا فرض کنید بین رشته کوهی که از قم شروع می‌شود تا کرمان، در حقیقت غرب این جاده و در قسمت شرقش اصفهان و عرب کوه و سیرجان و جیرفت و چابهار را داریم. این‌ها هیچ ارتباطی با هم ندارند. یعنی راه این‌ها را به هم متصل نمی‌کند. به نظر می‌رسد بخشی از توسعه نیافتگی بخش‌هایی از ایران مربوط است به این عدم ارتباط. آیا در آینده ایران، ایجاد این ارتباطها درست است، یا اینکه از همان الگوی قدیم باید استفاده شود.

پاسخ ۱- به هم پیوستگی راه و توسعه سرزمینی

ستون فقرات و استخوان بندی اصلی شبکه ارتباطی کشور، جنوب البرز و شرق زاگرس است ولی این به معنای آن نیست که راه فقط همین بوده است. ما شاهد شبکه ارتباطی بسیار پیچیده‌ای در کل ایران هستیم که براساس آن می‌توان دوباره در مورد ماهیت شهرها تأمل کرد. اصلاً می‌توان براساس راه آنها را طبقه‌بندی کرد. مثلاً برخی شهرها مثل دروازه هستند. یعنی نسبت به جهان خارج از قلمرو سرزمینی نقش دروازه را ایفا می‌کنند؛ مانند بوشهر که دروازه ایران است رو به آفریقا و هندوستان و حتی اروپا. در طول تاریخ شهرهایی مثل کیش، سیراف، و هرمز این نقش را ایفا می‌کنند. در اواخر قاجار و اوایل پهلوی بندر انزلی این نقش را برعهده گرفت. یک روزگاری خوی این نقش را در میانه مسیرهای زمینی داشته است. یا قصرشیرین و سرخس. پشت سر این دروازه‌ها شهرهایی داشته‌ایم که بارانداز محسوب می‌شدند. یعنی

پس از آنکه کالاً و بار در دروازه‌ها تخلیه می‌شد به شهرهای باراندازی منتقل می‌شد که امن‌تر بود. مثلاً پشت بوم که دروازه هندوستان بود، کرمان را داریم. پشت بوشهر شیراز را داریم. از شمال تبریز این نقش را ایفا می‌کند. در گیلان، رشت این نقش را ایفا می‌کند. بعضی شهرها نقش مرکز تبادلات را دارند. یعنی همه کالاها برای ارتباط با کل سرزمین به آنجا آورده می‌شود. مثل قزوین که نسبت به رشت و همدان و ری و تبریز همین موقعیت را داشته است. یعنی از قزوین به تمام شریان‌های ارتباطی کل سرزمین متصل می‌شدند. در راهی که از بوشهر و شیراز یا خوزستان می‌آید اصفهان این نقش را ایفا می‌کند. در راه هندوستان یزد این نقش را ایفا می‌کند.

منظور اینکه کل ایران یک نوع اندام‌واره است که موقعیت‌ها و مناسبات در نسبت با شرایط ارتباطی تعیین می‌شود. با این معیار هر جایی در سرزمین باید جای منحصربفرد و خاصی باشد تا بتواند نقش خود را درست ایفاء کند. یک وصیت‌نامه از شاه شجاعی که ممدوح حافظ بوده، باقی مانده است که برای فرزندش نوشته: و اما بوم دروازه ایران است به هندوستان. در میان بوم و بردسیر و سیرجان هرگاه وضع بوم خوب بود آن دو دیگر نیز حتی اگر خراب باشند، آباد می‌شوند. اما اگر آن دو آباد بودند و بوم خراب، بدان که آن دو نیز خراب خواهند شد. اما ما در دوره معاصر این طور به موضوع نگاه نمی‌کنیم. وقتی سوال می‌کنیم بوم کجاست؟ در پاسخ به ما می‌گویند شهری است با ۸۰ هزار نفر جمعیت و چند شاخص کمی دیگر که احتمالاً چند شهر دیگر کشور نیز همان شاخص‌ها را دارا هستند. در صورتی که ما فقط یک بوم داریم. نکته جالب این است که هرچند نگاه مدیران کشور به بوم بسیار کمی است و هیچ خصوصیتی منحصربفردی را در آن نمی‌بیند اما قاچاقچیان مواد مخدر تابع تصویری هستند که شاه شجاع برای فرزندش ترسیم کرده است. بوم دروازه ایران شده است، اما برای مواد مخدر و از آنجاست که به کل سرزمین توزیع می‌شود.

پرسش ۲ - از صحبت‌های شما استفاده کردیم و این نکته را از خود شما یاد گرفتیم که شهرهای ایران پیش از دوران رویارویی جدید دارای یک مدل توسعه از قبل طراحی شده



بوده‌اند که تداوم داشته است. یعنی با وجود آنکه با تخریب‌های ناشی از زلزله و غارت و عوامل مختلفی مواجه می‌شدند که باعث ویرانی می‌شد ولی مجدداً با همان الگوی توسعه ساخته می‌شوند. پس شهرها دارای یک مدلی بودند برگرفته از معانی و نکاتی که شما در مجموعه صحبت‌هایتان به آن اشاره کردید. می‌خواهم بگویم الان در دوره معاصر راجع به اندیشه ایرانشهر، بحث بر سر یک بازخوانی است که ما بتوانیم این مفاهیمی که در اول مدل توسعه در دوره‌های مختلف تکرار شده و تداوم پیدا کرده درک کنیم. از طرفی با ابعاد پیچیده‌تری هم در وجود شهر و شهرنشینی مواجه هستیم که لازمه در دوره معاصر بودن، آن است که این وجود را در غالب‌های جدیدتری تدوین کنیم. مدل‌های تدوین شده تحت عنوان طرح‌های جامع و تفضیلی نتوانسته‌اند این تداوم را بوجود بیاورند. بلکه یک انقطاع بوجود آورده‌اند. سوالی که اینجا مطرح می‌شود، اگر همه موضوعاتی که از شما یاد گرفتیم را به عنوان پیش فرض بپذیریم، چطور می‌توان این بازخوانی را انجام داد. به گونه‌ای که روشن باشند. چون ما مبانی روشنی برای این بازخوانی نداریم. هر کس از یک وجهی این موضوع را انجام می‌دهد. راهنمایی کنید که چگونه باید این بازخوانی را به شکل صحیح انجام دهیم و بتوانیم آن را مبنایی برای زندگی معاصر قرار دهیم.

پاسخ ۲ - پرسش بدون تکلف داشتن. ده پانزده روز پیش جلسه‌ای با یکی از اساتید دانشگاه زوریخ داشتم. ایشان علاقه زیادی داشتند به اینکه روی موضوع قنات کار کند و استنباطش این بود، کسانی که در ایران قنات حفر می‌کردند، دانش خود را مثل یک رمز نگاه می‌داشتند و به هر کسی نمی‌گفتند و با مرگشان نابود می‌شده است. خود ما هم این حرف را زیاد می‌زنیم که استادکاران آهنگر و معمار و نجار و غیره رموز کارشان را لو نمی‌دادند. خدمت ایشان عرض کردم که اینطور نیست. مشکل آنان نبودن گوش شنواست. اگر شنونده خوب پیدا کنند همه اسرار را فاش می‌کنند. شنونده باید خصوصیتی داشته باشد تا محرم اسرار شود. یک مثال آن درباره نقاط دورافتاده است. تا ۶۰ سال پیش اگر می‌گفتیم یک نقطه دور افتاده مثال بزن معمولاً قندهار به ذهن می‌آمد و اگر کسی برای سفرش تدارک زیاد می‌دید می‌گفتند مگر می‌خواهی بروی سفر قندهار. اما تقریباً نسبت به هیچ جای دیگری احساس

دور افتادگی نداشتیم. در صورتی که امروز احتمالاً در کل ایران تنها ده شهر مثل اصفهان و تبریز دور افتاده محسوب نمی‌شوند و بقیه شهرها و روستاهای ایران برای مردم غیربومی‌اش نقطه دور افتاده به شمار می‌روند. دور افتادگی یعنی چه؟ مطمئناً یک امر ذهنی است و به بعد مسافت ربط زیادی ندارد؛ چنانکه نیویورک شهر دور افتاده‌ای به نظر نمی‌رسد. ولی باقرآباد که همین پشت گوش تهران است یک نقطه دور افتاده است. دور افتاده یعنی ما آنجا را نمی‌شناسیم و برای ما در تاریکی قرار دارد. جالب است که این خلجان ذهنی به قدری فراگیر شده که وقتی در بهبهان به یک بهبهانی می‌گویید کمی درباره بهبهان توضیح دهید؟ طرف با جملاتی از این قبیل صحبت را آغاز می‌کند که بهبهان یک شهر دور افتاده است در جنوب ایران... یعنی خود بهبهانی‌ها هم نسبت به کجایی بهبهان در تاریکی و دورافتادگی بسر می‌برند. تا زمانی که شما دچار این وضعیت باشید آن موضوع خود را برای شما آشکار نمی‌کند. این مشکل شماست و الا آن جا فی‌الذمه که دور افتاده نیست. شما هستید که دچار دور افتادگی شده‌اید. تا زمانی که شما در تکلف دورافتادگی به سر برید هیچ چیز خود را بر شما آشکار نمی‌کند. این یک فرمول پیچیده نیست. شما باید به محضر آنجا مشرف شوید. به محضر مشرف شدن آدابی دارد. از جمله اینکه باید خضوع و خشوع داشته باشید. این قدر دور موضوع بگردید تا زبان آن باز شود و او سرش را به شما بگوید. آن وقت شما عاشق آن می‌شوید. بی‌جهت نیست که به نظر یک همدانی اصیل همدان مرکز عالم است. چون به نحوی توانسته از لحاظ حسی و معنوی به همدان بودن همدان تقرب پیدا کند و عاشق آن شود. این انس همراه خود الفت می‌آورد. ما الان سرزمینمان را دوست نداریم. ایران از نظر ما یک مختصات جغرافیایی است که گیرمان آمده. یک تکه کاغذ سیاه شده است که دوستش نداریم. دل‌مان می‌خواست سفید بود تا ما هرچه دل‌مان می‌خواست در آن بکشیم. اوقاتمان تلخ است از این که چرا به این شکل است. برای همین نسبت به آن دچار تکلفیم و این تکلف را در نظام آموزشی بازتولید و تشدید می‌کنیم. ما در آموزش شهرسازی و معماری با نقشه بسیار سر و کار داریم. وقتی نقشه یک ساختمان را داریم فکر می‌کنیم بر چستی آن مسلط هستیم. اما نقشه، تقلیل یافته‌ترین بعد ماهیت یک ساختمان است. ما ساختمان را به نقشه تقلیل داده‌ایم نه تجرید. در صورتی که گذشتگان ما این

کار را نمی کردند. آنها تجرید می کردند تا بتوانند عصاره مقصود را بیان کنند. مثلاً یزد دارالعباده است تجریدی است از مفصلی که همه ابعاد و جوانب یزد بودن یزد را در خود دارد. همه مطلب را در یک عبارت منتقل می سازد ولی آنرا تقلیل نمی دهد. در صورتی که ما در نقشه ها و برنامه ها یزد را با شاخصه های کمی مثل سرانه و غیره تقلیل می دهیم. به گونه ای که همه لطف و صفای موضوع از دست می رود.

لرد کرزن وقتی در دوره ناصری به شیراز رفته، با خواهش و تمنا خواسته تا آب رکن آباد را به او نشان دهند. بالاخره او را بر سر آب رکن آباد بردند. او گفته بود: همین؟ ما وقتی در غزلیات حافظ از آب رکن آباد می خواندیم فکر کردیم شبیه رود نیل است. حقیقتاً اگر چستی آب رکن آباد را بفهمیم اقرار خواهیم کرد که از نیل هم عظیم تر است. اما اگر نفهمیم و فقط وجه مادی آنرا در نظر بگیریم، حتی شرم آور است که برایش شعر بسراییم. اما حافظ در برابرش خضوع و خشوع کرده که توانسته آنرا چنین به وصف درآورد.

اول باید خودمان را درست کنیم و این پرده را از جلوی چشمانمان کنار بزنیم تا احساس دور افتادگی در وجود ما مرتفع شود. سپس نوع نسبت برقرار کردن ما با شهرها و سرزمینمان قطعاً تفاوت خواهد کرد.

پرسش ۳ - تمام این بحث ها راجع به ایران تاریخی است. سوال این است که آیا این مسائل قابل تعمیم به ایران معاصر نیز هست یا نه؟ ما از مشروطه به این طرف درگیر تاریخ هستیم. اما حادثه ای رخ داد که به نظر می رسد تمام این راه حل ها که مثال می زید ظرفیت خود را از دست داده اند. عملاً هم همین گونه در مانده ایم. ۱۱۰ سال است که در مانده ایم. الان باید چه کار بکنیم؟ ما همیشه به تاریخمان گریز می زنیم. همین جایی که هستیم را ببینیم، نه اینکه خوشحال باشیم در گذشته چه اتفاقی افتاده است.

پاسخ ۳ - مدرن شدن یا معاصر شدن؛ واکنش یا کنش
اولاً که تاریخی بودن یک فرهنگ اتهام نیست. یک ویژگی است و به اعتبار تاریخی بودنش واجد ارزش است. این اشتباه است که ما قدرت فرهنگ را آنقدر دست کم بگیریم که با یک

مشروطه سرنوشتش تغییر داده شود. مشروطه اتفاق بزرگیست ولی در مقابل عظمت فرهنگ ایرانی جرقه کوچکی است. ما اتفاقاتی به مراتب عظیم‌تر شبیه به آن کم نداشته‌ایم؛ مثل ورود اسلام به ایران.

پس از جنگ‌های ایران و روس، یکی از اتفاقاتی که در جامعه نخبه ما افتاد، تقلای شدید برای درک دلیل شکست کشور بود. آقای باستانی پاریزی می‌گفت من حدود ۳۰۰ رساله در عمرم دیده‌ام با محوریت این سوال که چه شد که این چنین شد؟ آدم‌های مختلف از روحانی و تاجر تا شاهزاده و گدا برای پاسخ به این پرسش بر خود زحمت نوشتن و تکثیر جزواتی را برای تنویر افکار عمومی هموار کرده‌اند. یعنی یک پرسش بزرگ پیش آمده است. واکنش‌ها نسبت به آن را می‌توان به سه دسته طبقه‌بندی کرد. نخست آنکه منجر به مشروطه شد به اسم تجدد. خصوصیات این گونه آن است که واکنشی بوده و نسبت به فرهنگ خود بی‌اعتماد شده و گمشده‌اش را در غرب جست و جو می‌کند. همزمان با آن یک گونه رفتار واکنشی دیگر هم شکل می‌گیرد که قشر متجدد، اسم آنرا سنت‌گرا گذاشت. در صورتی که به نظرم تعبیر غلطی است. به هر حال سنت‌گرایی یک واکنش مضاعف نسبت به غرب بود از طریق واکنش نسبت به تجدد. آن هم به فرهنگ خود بی‌اعتماد است اما گمشده خود را در صدر اسلام جست و جو می‌کند.

این دو با هم خیلی نزاع و درگیری دارند ولی کمتر کسی به فصل مشترکشان توجه دارد. اینکه هردو غیرکنش‌گر هستند و هیچ خلاقیت و ابتکار عملی از خود ندارند. اینکه تجربه تاریخی زیست در سرزمینشان یا فرهنگ خود را مزاحم کار خود می‌پندارند و تلاش آن‌ها بر این استوار است که آن را به نحوی کنار بزنند. نمونه جالب آن نوروز است؛ قبل از انقلاب کوشش بر آن بود که از نوروز دین‌زدایی کنند. می‌گفتند چه معنی دارد دعای تحویل سال نوروز که مربوط قبل از اسلام است، عربی باشد یا بر سر سفره هفت سین قرآن بگذارید. بعد از انقلاب می‌خواستند از دین فرهنگ‌زدایی کنند. می‌گفتند نوروز را بیان‌دازیم دور و به جای آن عید قدیر را جشن بگیریم.

این دو دسته فرهنگ ایرانی را یک امر منجمد و مربوط به گذشته معرفی می‌کنند. تکلیف

گروه اول که روشن است. اما من مخصوصاً با گروه دوم خیلی کلنجار رفته‌ام. آنها قبول دارند که مسجد شیخ لطف‌الله زیباست ولی مشکلشان آن است که در سنت رسول خدا یک بدعت است زیرا در زمان آن حضرت مسجد صورت دیگری داشته است. من هم در پاسخ به آنها به شوخی می‌گویم که پس این همه کتب فقهی و کلام و غیره هم که در زمان حضرت رسول نوشته نشده بود اگر بخواهیم آنگونه بررسی کنیم که باید حذف شوند و آنگاه چیزی باقی نمی‌ماند. تنها یک کلام‌الله می‌ماند که آن هم هنوز آیاتش به شکل فعلی کنار هم قرار نگرفته بود. تازه آن را هم در دوره عثمان، مکتوب و جمع‌آوری کردند.

به موازات این دو یک گونه فکری سوم هم وجود دارد که هرچند در میان نخبگان از تعدد برخوردار نیست، اما بطن جامعه عمدتاً بدان سلوک عمل کرده است. ویژگی‌های اصلی آن کنش‌گر بودن، اعتماد به فرهنگ ایرانی داشتن، و تلاش برای معاصر کردن مظاهر آن است. این گروه سوم اغلب در سایه قرار داشته‌اند و کمتر اداره امور کشور را در دست گرفته‌اند. مثل دهخدا و لغت‌نامه گران‌سنگش یا پیرنیا در عالم موسیقی یا برنامه گل‌ها. آنها محصولی تولید کرده‌اند و حرفی زده‌اند که اولاً نو و معاصر است ثانیاً ریشه‌های آن کاملاً به بدنه تاریخی خود پیوند خورده است. میرزا حبیب اصفهانی که کتاب حاجی بابای اصفهانی را ترجمه کرده است به همین ترتیب. البته منظوم محتوای کتاب نیست که من هم خودم به شدت با آن مشکل دارم. منظوم شکل ترجمه است. انگار دارد بنای تازه‌ای در ترجمه بنیاد می‌گذارد. اینها همه قصد نو شدن داشتند. می‌خواستند حرف نو بزنند، کار تازه انجام بدهند، معاصر باشند و پاسخ نیازهای معاصر را بدهند ولی در عین حال اساس را بر اعتماد به فرهنگ ایرانی گذاشته بودند و وظیفه خود می‌دانستند مظاهر آن را نو به نو کنند؛ و موفق هم بودند. اما زحمات آنها اشاعه پیدا نکرد. چون میدان در اختیارشان نبود. میدان عمدتاً در اختیار همان دو گروه واکنشی بود. برای همین در ترجمه، مسیر میرزا حبیب اصفهانی دنبال نشد. در ژورنالیسم زبان دهخدا ادامه پیدا کرد؟ پس بحث این است که وقتی صحبت از اندیشه ایران شهری می‌کنیم اتفاقاً ما به ازای آن را هم داریم.

پرسش ۴ - شما اشاره می‌کنید به برخوردهای واکنشی. آیا غیر از این است که راه اندازی نشست‌های ایران شهر یک واکنش است؟ من شخصا فکر می‌کنم در تحلیل‌ها و تفسیرهایی که در حوزه اندیشه معماری و شهرسازی وارد می‌شود تاریخ معاصر حذف می‌شود. شاید برای اینکه به هدف مدنظر دکتر ایزدی و این نشست‌هاست برسیم، اتفاقاً شاید باید نقطه شروع را همان مشروطه بگذاریم که آقای مهندس هاشمی گفتند. شاید بتوانیم مولفه‌هایی که شما اشاره کردید را در این دوره پی بگیریم. اگر بپذیریم وارد دوره تجدد شده‌ایم و اگر تجدد را به عنوان بخشی از هویت شهری مثل تهران و اصفهان بپذیریم، اساساً اصفهان هیچ ربطی با گذشته خودش ندارد. یک مرکز شهری دارد که مرتب در حال تغییر است. یک جریان و نهضت پاساژ سازی به راه افتاده است.

(مهندس بهشتی: تجدد که می‌گوییم منظور جریان واکنشی است که اعتماد به فرهنگ خودش ندارد گمشده خود را در غرب جست و جو می‌کند و این خصوصیات را دارد.)
 آیا خانه وارثان به عنوان نمونه مثبت است یا نمونه منفی است؟ و این واقعیت را بپذیریم که ما با تاریخ معاصرمان قهر کرده‌ایم.

پاسخ ۴ - فراموشی تاریخ - چیزی که ما واقعاً با آن قهر کرده‌ایم تاریخ ما است. نه تنها تاریخ معاصر و بخش زنده تاریخ که دچارش هستیم. عرض من این است که اولاً من تجدد را همان می‌دانم که گفتم. گروه سوم یک گروه منزوی است. یک گروه در سایه است. تعداد سربازانش بسیار کم است. این البته راجع به نخبگان این جریان است. اما بدنه جامعه پیرو این جریان است و همچنان در قید حیات است. منتهی چون از همراهی نخبگان برخوردار نیست سامان ظاهری ندارد و کند پیش می‌رود. مثلاً ما امروز با پدیده‌ای مثل مهاجرت ایرانیان به خارج از کشور مواجهیم. معمولاً توجه نداریم که آیا این پدیده جنبه تاریخی دارد یا مرتبه نخستی است که اتفاق می‌افتد. همه ما آشنایانی میان همین مهاجرین داریم. وقتی با آن‌ها درباره انگیزه‌های مهاجرتشان صحبت می‌کنیم، هر کدام دلایل و سرنوشت خاص خود را دارند و نمی‌توان به یک جمع‌بندی رسید و یک فصل مشترک روشن برای همه آن‌ها یافت. حالا من می‌خواهم به این موضوع از دید تاریخی نگاه کنم.

ما چند موج مهاجرت شبیه به همین در طول تاریخ خود تجربه کرده‌ایم. مثلاً خاندان پادشاهی ساسانی و دیگر خاندان‌های وابسته پس از شکست از اعراب دچار تحقیر می‌شوند. آنها را با اصطلاحاتی مثل عجم، یعنی گنک، می‌خواهند به حاشیه برانند. از طبقه دهقانان به پایین ساختار جامعه حفظ شد ولی بالاتر از آن طرد شدند. این‌ها عمدتاً اشراف و رجال کشور بودند و نمی‌خواستند از متن به حاشیه بروند. به همین دلیل بخشی از جمعیت ایران شروع به مهاجرت می‌کند. در آن زمان مهم‌ترین جای جهان از نظر ایرانیان چین بوده است. برای همین به چین مهاجرت می‌کنند. حتی شاهزادگان ساسانی در غرب چین تا ۱۶۰ سال حکومت در تبعید تشکیل داده‌اند. و این‌ها از طریق چین تا کره و ژاپن رفته‌اند. یک منظومه مفصل به نام کوش‌نامه وجود دارد که توصیه می‌کنم آنرا بخوانید. کوش‌نامه بدیل شاهنامه است که از جایی به بعد به سرگذشت و احوال این مهاجرین می‌پردازد و از آنجا که در قرون اولیه اسلامی تدوین شده داستان پس از فریدون آن با شاهنامه متفاوت است. وقتی که نسل اول آن‌ها را دنبال می‌کنیم می‌بینیم که اوقاتشان از شرایط سرزمین مادری تلخ است و حاضر هم نیستند در سرزمین بیگانه بساط زندگی را پهن کنند. مدام می‌گویند ۳ ماه دیگر درست می‌شود، ۶ ماه دیگر می‌روند. تمنا دارند برگردند. نسل دوم آنها کم‌کم شروع می‌کند به پهن کردن بساطش. از نسل سوم در سرزمین میزبان موقعیت‌های پرمنزلیت اجتماعی را کسب می‌کنند و به مقاماتی از قبیل وزیر و سردار و قاضی‌القضات می‌شوند. آنها با آنکه در کشور میزبان کلونی تشکیل نداده‌اند اما جامعه شناخته شده و محترمی هستند.

تا دوره سلجوقی بدنه جامعه ایرانی تحت فشار مسلمان شدن قرار نداشت. پیروان ادیان دیگر می‌توانستند با پرداخت جزیه به همزیستی با مسلمانان بپردازند. جامعه مسلمان عمدتاً در رده‌های بالای هرم منزلتی قرار داشتند. حتی حکومت اموی و عباسی ترجیح می‌دادند کمتر مردم به اسلام مشرف شوند زیرا درآمد آنها از جزیه بیشتر از زکات بود. برای همین هم هست که عمدتاً گرایش‌های مردمی به اسلام در آن دوران با قرائت رسمی حاکمیت تفاوت زیادی می‌کند. اما از دوره سلجوقی که ایرانیان تحت فشار قرار گرفتند، مسلمان شدند، اصطلاحاتی مثل گبر و آتش پرست، برای تحقیر و به حاشیه راندن کسانی که زیر بار

نمی رفتند ابداع شد. باز جمعیت زیادی اقدام به مهاجرت کردند. در قرون چهارم و پنجم هجری این بار از نظر ایرانیان مهمترین جای جهان هندوستان بود. باز آن‌ها در هندوستان همان سرگذشت را پیدا کردند.

سومین موج مهاجرت در دوره صفویه رخ داد. در این دوره ملت تحت فشار قرار گرفتند که شیعه امامیه شوند. باز هم تعدادی خشنود نبوده و تن به مهاجرت دادند و ایران را به سمت هندوستان که آن زمان امن‌ترین و مرفه‌ترین جا بود، ترک کردند. دقیقاً همان سیر اتفاق می‌افتد؛ نسل اول اوقاتش تلخ است. نسل دوم کم‌کم بساط را پهن می‌کند، و نسل سوم موقعیت‌های برجسته‌ای در دستگاه‌های حکومتی و سازمان‌های اجتماعی می‌یابد.

سرانجام می‌رسیم به دوره آخر که با عناوینی مثل طاغوتی و ضدانقلاب بسیاری دفع شدند. یک عده هم استدلالشان این بود که دیگر نمی‌توانیم نفس بکشیم؛ یعنی دیگر تحمل حاشیه‌نشینی نداریم. موج بعدی شروع به مهاجرت کرد. اینبار مهمترین جای جهان، اروپای غربی و امریکای شمالی بود، و در بین همان هم به دنبال بهترین جاها بودند. باز همان سیر قبلی که از نسل دوم کم‌کم بساط را پهن می‌کنند، از نسل سوم مدارج مهم را طی می‌کنند: رئیس حزب می‌شوند، صاحب منسبت دولتی می‌شود، وزیر و شهردار می‌شوند. خوب مگر فقط از ایران مهاجر رفته است. آیا جامعه ایرانی خبر دارد که منطبق با همان الگویی رفتار می‌کند که از ۱۴۰۰ سال پیش انجام می‌داده است.

من می‌گویم با نادیده گرفتن تاریخ چه چیز به دست می‌آوریم؟ می‌خواهیم بگوییم که مثلاً درخت گردوی ۵۰۰ سال پیش درخت گردو نبوده است. یعنی اگر بگوییم گردو بوده دچار تحجر شده‌ایم؟ فرهنگ این خصوصیت را دارد. فرهنگ گاهی اوقات چیزهای خیلی کهنسال را همراه خود می‌آورد. بدون اینکه متوجه باشید، در ناخود آگاهتان بر وجودتان حکمرانی می‌کند. برای این بود که گفتم مشروطه در مقابل فرهنگ ایرانی اتفاق مهمی نیست. البته ما دچار دل‌آشوبه هستیم. ولی من موافق نیستم که مردم با گسست فرهنگی و انقطاع فرهنگی مواجه شده‌اند. ممکن است دچار پزردگی فرهنگی شویم و فروغ فرهنگ نزول کند، اما دچار مرگ نشده‌ایم. هنوز مثل فرهنگ یونانی و مصری و بین‌النهرینی



نشده‌ایم. چون آنها شبیه اجدادشان نیستند اما ما خیلی شبیه مانده‌ایم.

پرسش ۵ - سیر اندیشه‌ای که شما ترسیم کردید در مورد یک شهر ایده‌آل سخن می‌گوید. با توجه به جمع‌بندی آن و پیرو سخنان دقیقی که مهندس هاشمی فرمودند، الان اگر تصمیم‌گیری انتقال پایتخت را برعهده شما بگذارند، نظر شما چیست؟ آیا تهران ظرفیت ایفای این وظیفه را دارد؟ اگر بخواهد به شهر دیگری منتقل شود، کجا بهتر است؟

پاسخ ۵ - انتقال پایتخت - اگر ما بدنبال پایتختی برای ایران باشیم، هیچ‌جا بهتر از تهران نیست. این یافته من نیست. بعد از اسلام همواره به دنبال این بودیم که کجا بهترین پایتخت برای ایران است. تمام تجربیات این ۱۴۰۰ سال روی دو شاهراه اصلی که عرض کردم در نوسان بود، در دوره کریم‌خان این نتیجه قطعی حاصل شد که تهران بهترین نقطه است. زیرا در محل تلاقی دو دالان ارتباطی جهان قرار دارد. اما این نقطه معماهای پیچیده زیستی داشت که تا حل و فصل آن آمادگی میزبانی از جمعیت پایتخت را نداشت. بنابراین تا دوره آقا محمد خان قاجار به عنوان پایتخت انتخاب نشد و تا دوره ناصرالدین شاه ظرفیت‌هایش تکمیل نگشت. تا امروز، تنها شهری که طی سه عصر حکومتی پایتخت ماند، تهران است. این ربطی به رفتار ما با شهر و نحوه مدیریت بستر طبیعی آن ندارد. اگر فرض کنید با تمام فنون و امکانات فعلی بخواهید شهری برای میزبانی از جمعیت تهران فراهم کنید، قادر نخواهید بود نقطه‌ای را بیابید که از چنین ظرفیتی برخوردار باشد.

اما بستر طبیعی تهران چنان مستعد است که با وجود نادانی و بدترین نوع بارگذاری ما هنوز وضعیت مناسب است. اگر آلودگی هوا هست ناشی از سوء مدیریت ماست. توکیو و مکزیکوسیتی هم به اندازه ما آلودگی داشتند. وقتی درست مدیریت کردند، هوا پاک شد. ما نباید سوءمدیریت خود را به موقعیت مکانی نسبت دهیم. وقتی زلزله رخ می‌دهد، اول از همه به فکر جا به جایی پایتخت می‌افتیم. در حالی است که وقتی نقشه‌های پراکندگی جمعیت را با گسل‌های ایران مقایسه می‌کنید، درمی‌یابید کاملاً برهم منطبق هستند. یعنی هر جا گسل بیشتر، تمرکز جمعیت هم بیشتر است. دلیلش هم این است که آب در زندگی

ایرانیان بسیار اهمیت داشته و گسل ارتباط تگاتنگی با آب داشته است. پس اگر می‌خواهید از زلزله مصون باشید، به وسط کویر مرکزی بروید چون جای دیگری نداریم که تهدید زلزله وجود نداشته باشد.

پرسش ۶ - شما به زیبایی با تبدیل کردن اندیشه ایران شهر به یک پدیده فرهنگی موفق شدید مولفه‌های زمانی - مکانی به آن بدهید و در واقع یک سری از ویژگی‌هایش را بازشناسی کنید. اگر ما فرهنگ را هم یک پدیده ساختاری ببینیم، چقدر امکان دارد که با بازشناسی ساختارهایی که فرمودید، امید داشته باشیم که چنین فرهنگی نه تقلید، بلکه بازتولید شود. چقدر؟

پاسخ ۶ - مدنیت و بحران مدنیت - اگر تاریخمان را براساس معیاری که عرض کردم طراحی کنیم، با یک منحنی سینوسی مواجه هستیم که من نام آن را منحنی مدنیت و بحران مدنیت گذاشته‌ام. هر زمان که مدنیت غلبه داشته، فرهنگ ایرانی فرصت ظهور بهتر داشته است. هر زمانی بحران مدنیت داشتیم، یعنی ساختار جامعه شهری فروپاشیده، امتیزه شده و یا بهم‌ریخته، ما شاهد بیماری‌های فرهنگی هستیم.

به نظر من در حال حاضر جامعه ما در حال گذار از بحران مدنیت به سمت غلبه مدنیت است. تجربه تاریخی حکایت از این دارد که اگر مدنیت حاکم شود، چه خواهیم چه نخواهیم فرهنگ فرصت ظهور و بروز در ظرف زمان و مکان پیدا می‌کند. ما در شرایط بحران مدنیت و مدنیت هموار برخوردار از فرهنگ هستیم. در شرایط بحران مدنیت در ناخودآگاهمان از فرهنگ برخوردار هستیم اما در شرایطی که مدنیت غلبه دارد، چون می‌تواند در خودآگاهمان اتفاق بیفتد از آن بهره‌مند می‌شویم. اما همه آن موقوف به تربیت است. یعنی تربیت اگر اتفاق بیفتد ما از مزیت‌های فرهنگمان بهره‌مند هم می‌شویم.

تربیت اجتماعی وظیفه‌نخبگان جامعه است. آنان نقش مربی را ایفا می‌کنند. همان نقشی که فردوسی، سعدی و مولانا ایفا کردند. اینها واسطه‌هایی فراهم آوردند که با نقل در جامعه فرصت تربیت زیاد می‌شد. به جامعه کمک می‌کردند که از برخورداری به بهره‌مندی

برسند. ما امروزه مولانا و سعدی و فردوسی کم داریم. اگر هم هستند، منزوی و در سایه هستند. همت فروسی و مولانا را ندارند. فردوسی در قناعت و فقر شاهکار آفرید نه در رفاه و با سرمایه‌گذاری دولت. مولانا وقتی نقش خود را ایفاء می‌کرد که ایلغار مغول بر این سرزمین حاکم بود.

در حالی که کمبود امروز ما این است، متأسفانه نخبگانمان شکست فرهنگ ایرانی را در عرصه‌های نبرد معاصر پذیرفته‌اند. نشانه آن استدلالی است که بارها از دهان ایشان می‌شنویم: «چرخ را نباید دوباره اختراع کرد». این غلط‌ترین استدلال عالم است. چرخ را باید هر روز دوباره اختراع کرد. در هر محیطی باید چرخ را دوباره اختراع کرد. یعنی ما باید شهر را دوباره اختراع کنیم. باید نو به نو شود. مثل فاصله زمستان و بهار است. این فاصله دوباره خلق می‌شود. ما باید این گونه عمل کنیم. در صورتی که نخبگان ما با تکرار چنین اصطلاحاتی همه را منصرف کرده‌اند از اینکه در دستاوردهای فرهنگ‌های دیگر تعمق و بازرسی کنند. تصورمان این شده که وقتی چشمه‌های جوشان دیگری وجود دارد که نباید خودمان چشمه جوشان باشیم. ولی این چشمه جوشان ماست که کار اصلی را انجام می‌دهد.

مثالی می‌زنم، در دوره قاجار هنرمندان ما با نقاشی طبیعت بی‌جان اروپایی مواجهه ممتد و جدی پیدا می‌کنند. یکی از نتایج این مواجهه طرح گل و مرغ است. آیا گل و مرغ بی‌جان است؟ چون از هاضمه فرهنگ ما عبور کرده تبدیل به یک تولید ایرانی شده است. نقاشی گل و مرغ متأثر از نقاشی اروپایی است. اما در اروپا نمی‌توانیم یک نمونه شبیه به آنرا پیدا کنیم. ما نباید منصرف شویم و شکست را بپذیریم. در افسانه‌های ایرانی به لحاظ ذهنی هیچ‌گاه شکست را قبول نکرده‌ایم. در ساحت روایی فرهنگ شکست را نپذیرفته‌ایم. به همین دلیل هم هست که از امواج تاریخ عبور کرده‌ایم. در صورتی که نخبگان ما از بعد از جنگ‌های ایران و روس، رفته رفته شکست را قبول کرده‌اند. آن‌ها توپ مروارید را تحقیر کردند. چقدر مطلب داریم که توپ مروارید را مسخره می‌کنند و مردمی که بدان باور دارند را احمق و جاهل خطاب می‌کنند. توپ مروارید نماد تلاش و تکاپویی است که جامعه ایرانی می‌تواند برای تبدیل سلاح کشتار جمعی به صلح‌زاینده‌گی انجام دهد. توپی که همیشه غرش آن

متضمن اخبار بد بوده، همیشه خرابی و کشتار به بار می‌آورده، همیشه ضمخت و خشن بوده را تبدیل کردند به مروارید، به نماد زایش و گره‌گشایی، به نویدبخش، به پناه دادجویان. ناخودآگاه ایرانی نمی‌تواند توپ را به همان ترتیب که آمده در ذهن خود بپذیرد و با آن در کشمکش است تا تبدیل به یک محصول ایرانی کند اما نخیه ما مسخره‌اش می‌کند و می‌گوید در قرن بیستم زنان جامعه ما اهل خرافات هستند اصلاً به همین دلیل ما رنگ خوشبختی و رستگاری را نمی‌بینیم. اتفاقاً جامعه کار خود را به درستی انجام می‌داده. مشکل و بدبختی این جاست که نخبه در ذهن خود شکست خورده و اصرار دارد که جامعه هم دست از تلاش و تکاپو بشوید. به همین دلیل تولید صنعتی ما از فولاد جوهری تبدیل می‌شود به پژوهای کارخانه ایران خودرو. حاصل آن می‌شود این شهرهای فعلی. اینها همه محصول پذیرش شکست است. آنها حاشیه‌نشینی جهان را پذیرفته‌اند و منتظر یک زور و هستند که بیاید و ما را نجات دهد.

پرسش ۷ - فقط دو نکته را می‌خواهم بپرسم، یکی اینکه تفسیرهای شما به مفاهیم پدیدار شناسانه خیلی نزدیک است. در مورد فضا و مکان صحبت کردید که نسبت‌های ما با مکان صرفاً نسبت‌های مسافتی نیست. و کلماتی مثل انس، وداع، کشف المحجوب و کنار رفتن حجاب، این‌ها همگی اصطلاحات پدیدارشناسانه است. نکته دوم فکر می‌کنم در این که شما می‌گویید فرهنگ در حافظه تاریخی ما چیزی نیست که مربوط به گذشته باشد و در حال و آینده هم حضور دارد، با این نکته کاملاً هم‌دل هستم، اما فکر می‌کنم این یک آرامش ایجاد می‌کند. بحران خودآگاهی برای ما بسیار جدی است، نمی‌دانم شاید اشتباه لفظی بود که گفتید انقطاع فرهنگی را قبول ندارید. ما در طول ۴ دوره مهاجرتی که داشتیم بحث بازگشت به خویش را داشتیم. شاید در هیچ دوره‌ای حادثه‌ایی به عظمت رویداد تفکر مدرنیته نبود. در هیچ دوره تاریخی ما با خویش‌ن تاریخی و فرهنگی هیچ نسبتی نداشتیم و فکر می‌کنم نمی‌توان در این بحران خودآگاهی غلبه پیدا کرد و این که ما به هر حال گذشته‌ای داشتیم و معاصر کردن آن یک کار متفکرانه و عظیمی است.

پاسخ ۷ - قدرت هاضمه برای مواجهه با عظمت فکر مدرن من صحبت‌های شما را قبول دارم اما نه به لحاظ عظمت فکر مدرن، که البته سر جای خودش عظمت دارد، بلکه درباره شدت بد حالی ما. عظمت فکر مدرن فقط در کشور ما نیامده است بلکه در اروپا هم آمده است. ما حالمان خیلی بد است و این خیلی به ما صدمه می‌زند. اگر حال ما بهتر شود، اتفاقاً بنیه ما برای این که آن را از هاضمه خودمان عبور دهیم، زیاد است.

پرسش ۸ - سخنان شما از این نظر که تحلیل متریالیستی و به معنای دقیق‌تر یک تحلیل کالبدی از ایران قدیم بود، بسیار جالب است. و شما از جغرافیای به یک سری اصول و فضیلت‌ها رفتید که باعث می‌شد ایرانیان قدیم بتوانند همراه سرزمینشان با هم زندگی کنند. به نظرم ادعای رفتن از جغرافیا به یک جهان‌بینی، الان هم می‌تواند جواب‌گوی چالش‌هایی که با آن روبرو هستیم مثل مدرنیسم و غیره بشود. عناصر دیگری که در این جهان‌بینی هست که بتواند از عهده این رویارویی بریاید، چیست؟

پاسخ ۸ - جمع‌بندی - عرض خود را این‌گونه توضیح می‌دهم که ما در سرزمینی زندگی می‌کنیم که بسیار حساس است. چرا که تا در این سرزمین، کج‌روی و زیاده‌روی می‌کنیم به سرعت شروع به واکنش می‌کند و می‌خواهد ما را از خود براند. الان در بحران آبی قرار داریم که پیش‌بینی می‌شود تا سال ۱۴۲۰ ادامه دارد. سرزمین ایران ما را به خاطر کج رفتاریمان تنبیه می‌کند. به نظر من این اتفاق خوبی است، چون ما را عملاً مجبور می‌کند که سر عقل بیاییم. رفتاری که ما در طول هفتاد هشتاد سال اخیر با سرزمینمان داشتیم کاملاً ضد آن چیزی است که می‌گوییم اندیشه ایران‌شهر. پس اندیشه ایران‌شهر یک انتخاب برای ما نیست، بلکه امر ناگزیر است. انتخاب ما در این است که با پس‌گردنی وارد این مسیر شویم و یا فکر کنیم، شروع کنیم و این مسیر را خود انتخاب کنیم. من فکر نمی‌کنم اینکه کسی مثل آقای آخوندی این حرف را می‌زند، اتفاقی باشد. آقای آخوندی ۱۰ سال پیش این بحث را مطرح نکرد. حتی اگر به او گوشزد می‌کردیم. اما الان

شرایطی ایجاد شده که باید این حرف‌ها گفته شود. این که چنین جلسه‌ای گذاشته شده و این همه شنونده دارد، ۲۰ سال پیش مقدور نبود. اصلاً شنونده‌ای وجود نداشت. کسانی که چنان حرف‌هایی می‌زدند، در تاریکی و انزوا قرار داشتند. اما امروز جامعه چقدر به سمت آنان میل کرده است. شاید هزار و یک دلیل برای این تغییر رفتار گفته شود ولی به نظر من جامعه ما حقیقتاً در حال میل بدین سمت است. انگار به دلیل آنکه راه‌های رفته دیگر که در باغ سبز نشان می‌داد ولی به بن‌بست می‌رسید، حالا به لحاظ ذهنی ما را آماده یک تغییر بزرگ کرده است. موضوع ناگزیر است و البته باز برمی‌گردم به عرضی که ابتدای جلسه مطرح کردم. مسئله را نباید زود به سمت نتیجه گرفتن رساند. زیرا این خطر ما را تهدید می‌کند که آن را به یک ایدئولوژی تبدیل کنیم. یک بحث نظری بانشاط تبدیل می‌شود به یک سری قالب‌های ساده شده که مقصودش ارتباط با همگان است. تجربه نشان می‌دهد بدان ترتیب مطلب عمق پیدا نمی‌کند، فراگیر نمی‌شود، و همه جوانب زندگی را دربر نمی‌گیرد.

مهندس سید محمد بهشتی شیرازی

متولد ۱۳۳۰، تهران رئیس پژوهشگاه میراث فرهنگی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، عضو شورای عالی میراث فرهنگی و گردشگری و رئیس کمیته ملی ایکوم ایران است. او پیش از این رئیس سازمان میراث فرهنگی، مدیر جشنواره فجر و مدیر عامل بنیاد سینمایی فارابی و مشاور ارشد سازمان میراث فرهنگی بوده است. در کارنامه فعالیت‌های اجرایی او معاونت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز قرار دارد. وی دارای کارشناسی ارشد مهندسی معماری از دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی می‌باشد و عضو پیوسته فرهنگستان هنر است.

سوابق

- مسئول پخش شبکه اول سیما جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸-۱۳۵۹)
- مدیر تولید سیما جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۰-۱۳۵۹)
- مدیر گروه فیلم و سریال شبکه اول سیما جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۱-۱۳۶۰)
- مدیر تشکیلات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۵-۱۳۶۲)
- مدیر عامل بنیاد سینمایی فارابی و مدیر جشنواره فیلم فجر (۱۳۶۲-۱۳۷۳)
- مدیر عامل شرکت توسعه فضاهای فرهنگی وابسته به شهرداری تهران (۱۳۷۳-۱۳۷۳)
- رئیس گروه تخصصی معماری و شهرسازی فرهنگستان هنر ایران ۱۳۷۸ تا کنون
- معاون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و رئیس سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری (۱۳۸۳-۱۳۷۶)
- موسس موزه سینمای ایران
- عضو هیئت امنای بنیاد رودکی
- عضو هیئت موسس خانه سینما
- استاد دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه هنر تهران، دانشگاه تربیت مدرس و مرکز آموزش عالی میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری
- عضو هیئت مدیره سازمان زیباسازی شهرداری تهران (۱۳۶۸ تا کنون)
- عضو هیئت مدیره سازمان عمران و نوسازی عباس آباد، (۱۳۸۱ تاکنون)
- عضو شورای عالی معماری و شهرسازی کشور (۱۳۸۲-۱۳۷۳)
- رئیس پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، (۱۳۹۳ تاکنون)
- دبیر اولین کنفرانس بلندمرتبه‌سازی در ایران و خاورمیانه (۱۳۹۳ تاکنون)

تالیفات و ترجمه ها

- مسجد ایرانی مکان معراج مؤمنین، کتاب، تهران: روزنه، ۱۳۸۹
- تأویل معماری مساجد با نظری بر مناسک حج، مقاله
- نسبت ظاهر و باطن در معماری، مقاله
- غزل باغ ایرانی، مقاله
- جهان باغ ایرانی، مقاله
- مهندسی ایرانی، مقاله
- معماری چیست، جزوه منتشر شده
- معنا و ماهیت موزه، مقاله
- باید دوباره «اهل» سرزمینمان بشویم، مقاله
- دانش و دانایی و نسبت آنها با حفاظت آثار تاریخی، مقاله
- زیبایی و کاربرد در هنر سنتی، مقاله
- مجموعه گفتارهایی درباره خانه: سرگذشت خانه، مقاله
- میراث فرهنگی و توسعه، مقاله
- نقش آب در حیات ایران زمین، مقاله
- نوروژ گواه وحدت ملی ایرانیان، مقاله
- خانه؛ از آغاز پهلوی اول تا دههٔ چهل شمسی، مقاله
- باغات قزوین؛ اهلی شدن و اهلی کردن، مقاله
- شهر از منظر حیات مدنی، مقاله همکاری با محمد کاهی

